

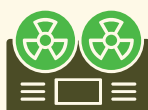
جلسه هفتم

## نویدها ۲

چهارشنبه ۳ مهرماه ۱۳۵۳

۸ رمضان المبارک ۱۳۹۴

صهبا



برای دریافت صوت جلسه  
روی این نشان بزنید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ  
تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ ﴿٢٨﴾ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ  
طُوبَى لَهُمْ وَحَسُنَ مَا أَجْرُهُمْ ﴿٢٩﴾

سوره مبارکه رعد

عرض کردیم که خدای متعال در قرآن، به مؤمنین مژده و نوید همه عناصر سعادت را می‌دهد. آن چیزهایی که ما به‌عنوان عناصر سعادت در مقام فکر و تصور به‌دست می‌آوریم، که ده، دوازده‌تای آن را در آن نوشته قبلی و تلاوت قبلی بیان کردیم، اینها همه در قرآن، به‌صورت نویدهای قاطعی به مؤمنین داده شده است. دو نوید از آن نویدها را که هدایت بود و نور، دیروز در طی آیات کریمه قرآن مشاهده کردیم و تلاوت شد و بهره بردیم. دوتا را هم امروز مطرح می‌کنیم و آیاتش را مختصراً می‌خوانیم و مابقی را هم می‌گذاریم به عهده خود شما دوستان که روی همان ترتیبی که بنده در نوشته قبلی منظم کردم، دانه‌دانه موضوعات را در نظر بگیرید، قرآن را که مطالعه می‌کنید و تلاوت می‌کنید، آن کسانی که عربی می‌دانند

از متن قرآن، آنهایی که عربی نمی‌دانند، با توجه به ترجمه قرآن، سعی کنند آن موضوعات را پیدا کنند.

مثلاً یکی از آن موضوعات، پاداش اخروی است؛ یکی از آن نویدها. خود شما در قرآن نظرتان باشد، ببینید که در چندجا، در کجاها، قرآن نوید پاداش اخروی را به مؤمنین و دارندگان ایمان و عمل صالح می‌دهد. یا یکی از آنها مثلاً برتری و غلبه بر دشمن است؛ ببینید در قرآن، آیا جایی هست که خدای متعال به مؤمنین گفته باشد که شما بر دشمنانتان غلبه پیدا می‌کنید؟ الآن شما جایی را سراغ دارید که قرآن به مؤمنین نوید داده باشد که شما از دشمنانتان، از صف مخالفان، بالاتر و برترید، در صورتی که ایمان داشته باشید و به تعهدات ایمان عمل بکنید؟ یا گفته باشد که شما در نهایت بر دشمنانتان پیروز می‌شوید، در صورتی که در راه فکرتان تلاش بکنید؟ آیا چنین آیه‌ای در قرآن هست یا نه؟ می‌توانند آقایان جواب بدهند که آیا چنین آیه‌ای هست در قرآن یا نه؟ و اگر کسی آیه‌اش یادش است می‌تواند بخواند الآن.

(یکی از حضار: «وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»<sup>۱</sup>) خیلی خوب، این یک آیه‌اش بود، «وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»، بله، این یک آیه است؛ که اگر چنانچه شما مؤمن باشید؛ برترید، دست بالاتر، دست نیرومندتر در اختیار شماست نسبت به دشمنانتان. آیه‌های متعدد دیگری هست که وعده می‌دهد و مرده می‌دهد به مؤمنین که بر دشمنان

۱. سوره مبارکه آل عمران / آیه ۱۳۹

و صفوف مخالف خودشان اساساً غلبه قاطع پیدا می‌کنند. **«كَتَبَ اللَّهُ لَأَعْلَيْنَ أَنَا وَرُسُلِي»**، **«وَإِنَّ جُنَدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ»**<sup>۲</sup>. از این قبیل آیات فراوان است. اینها را در نظر داشته باشید، قرآن را که نگاه می‌کنید، مطالعه می‌کنید، به جای اینکه سعی‌تان این باشد که جزء را تمام کنید یا سوره را تمام کنید، سعی‌تان این باشد که قرآن را بفهمید. همچنانی که در روایت از امام علیه‌السلام است یا از پیغمبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله که همت شما در حین تلاوت قرآن این نباشد که سوره را تمام کنید یا جزء را تمام کنید.<sup>۳</sup> می‌خواهد تمام بشود، می‌خواهد نشود، یک آیه بخوانید؛ با تدبر، با دقت. ببینید آیا در این آیه، از این نویدهایی که ما ذکر کردیم - که برای رسیدن به سعادت، این ارکان و عناصر ضروری و مؤثر هستند - از این عناصر چیزی را در قرآن پیدا می‌کنید که به آنها نوید داده شده باشد؟ مژده و وعده داده شده باشد یا نه؟ می‌خواهم به این وسیله خودتان مراجعه کنید به قرآن.

بنده تا آخر ماه رمضان اگر خیلی از آیات قرآن را موفق بشوم برای شما ترجمه کنم و معنا بکنم؛ مثلاً فرض کنید پنجاه آیه را معنا می‌کنم یا پنجاه آیه دیگر را یا شصت آیه دیگر را معنا می‌کنم. قرآن شش‌هزار آیه است تقریباً، بیش از شش‌هزار آیه است؛ خودتان باید با قرآن انس

۱. سوره مبارکه مجادله / آیه ۲۱

۲. سوره مبارکه صافات / آیه ۱۷۳

۳. حدیث شماره ۳۶

داشته باشید. آنهایی که عربی‌دان هستند، سعی کنند این انسِ خودشان و رفاقت خودشان را با قرآن مستحکم کنند. آنهایی که عربی نمی‌دانند، ضمن اینکه سعی می‌کنند عربی یاد بگیرند، با زبان قرآن آشنا بشوند، قرآن خواندن و فهمیدن قرآن را هم نگذارند برای بعد از آنی که عربی یاد گرفتند، الآن هم قرآن را بخوانند؛ منتها ترجمه‌های خوبی از قرآن پیدا کنید - که بعضی از ترجمه‌ها از نظر من خوب است و مورد پسند است - قرآن که می‌خوانید توجه به آن ترجمه‌ها داشته باشید و دقت و تدبر در معانی آیات بکنید، ببینید از این نویدهایی که ما اینجا ذکر کردیم، کدامش را در قرآن می‌توانید پیدا کنید. بنابراین من امروز دو موضوع دیگر را که مورد نظر است در این نویدها، که در قرآن آمده، ذکر می‌کنم. مابقی‌اش را به عهده خود شما می‌گذارم و امیدوارم که شما هم نگذارید برای بعد از ماه رمضان یا برای وقت بیکاری و فراغت. همین امشب، همین امروز، در اولین فرصت، در اولین فراغت، قرآن را که باز می‌کنید، با همین قصد، قرآن بخوانید و آشنایی و انس و استفاده کردن از قرآن را به خودتان بیاموزید. قرآن بالاخره منبع لایزال<sup>۱</sup> معارف ماست. آنچه که ما داریم، از قرآن استفاده می‌کنیم و آنچه که وسایل سعادت و نیک‌بختی ما تواند بود هم، از قرآن باید دریابید. این متن روشنِ مسلم در اختیار ما هست، بر ماست که از او استفاده کنیم.

البته اینکه می‌گوییم قرآن، نمی‌خواهم منحصر کنم به قرآن، نه اینکه

۱. (زول) لایزال: تمام‌نشده

نهج البلاغه نه، یا احادیث صحیح از ائمه هدی علیهم السلام نه، چرا؛ از نهج البلاغه هم باید استفاده کنیم در کنار قرآن، از حدیث هم باید استفاده کنیم در کنار قرآن، حدیث صحیح و درست. البته قرآن یک متنی است که در اختیار همه هست و همه می‌توانند آن نسخه درست و صحیح و کاملش را حتی در جیبشان داشته باشند، این قدر دسترسی به حدیث هم نیست، به نهج البلاغه هم نیست.

باری، در این بالا نوشتیم اطمینان و سکون و امن، که اینها را ما قریبُ الافق<sup>۱</sup> دانستیم، یکی دانستیم و منظورمان را از این سه کلمه ذکر می‌کنیم و بعد برمی‌گردیم به آیات قرآن تا ببینیم در این زمینه، در زمینه اطمینان و سکون و امن، به ما آیات قرآن چه می‌آموزند.

اطمینان یعنی حالت طمأنینه دل. حالت آرامش روح و قلب. یعنی چه آرامش؟ به چه معنا آرامش در اینجا مورد نظر ماست؟ آیا به این معنا که روح ما هیچ‌گونه تحرکی و تلاشی نداشته باشد؟ آرامش به این معنا که در حالت نیمه‌خواب و نیمه‌بیهوشی باشد دل ما؟ نه، بلکه آرامش درمقابل دغدغه و اضطراب، آرامش و اطمینان درمقابل تشویش.

دو نفر را شما در نظر بگیرید؛ هر دو بناست در جلسه امتحان حاضر بشوند، یکی این درس‌ها را خوب خوانده، ده‌بار برگردان کرده، با دوستانش صحبت کرده، تمام مسائل این کتابی که بناست امتحانش بکنند، در نظرش حاضر و روشن است؛ یکی دیگر این کتاب را نخوانده یا مقداری‌اش را خوانده یا

۱. نزدیک به هم

به حافظه خود چندان اعتمادی ندارد. هر دوتا بناست در جلسه امتحان حاضر بشوند. آیا اینها دارای حالت روحی برابری هستند؟ ببینید، آن نفر اول وقتی که وارد به این جلسه می‌شود، روحش آرامش دارد، تلاطم ندارد، اضطراب ندارد، دغدغه و تشویش ندارد. می‌گوید از هر جا سؤال کنند، می‌دانم. اما آن دیگری دائماً در تلاطم است، مثل زورقی، قایقی که بر روی یک اقیانوس متلاطمی، یک دریای پرخروشی افتاده باشد، گاهی به این طرف، گاهی به آن طرف، گاهی از این راه، گاهی از آن راه، باده‌ها او را به این طرف و آن طرف ببرند، یک چنین حالتی دارد روح آن آدم ناآماده. درمقابل یک قاضی، همین دو روحیه را می‌توانید شما حساب کنید. در دخالت در فعالیت‌های اجتماعی و مبارزات اجتماعی عظیم تاریخ، همین دو حالت و دو روحیه را در یک فرد یا در یک اجتماع، می‌توانید شما مورد نظر قرار بدهید.

دو نفر سرباز وارد میدان جنگ می‌شوند، دارای دو نوع روحیه. یکی به سازوبرگ<sup>۱</sup> جنگی‌اش، به خوبی فرماندهی‌اش، به تدبیر و کاردانی رؤسا و رهبران‌اش، به ضعف نیروی دشمن، به کارآمدی خودش و دوستان و هم‌صفانش معتقد است. به علاوه می‌داند نیروهای امدادی در آن طرف، در پشت جبهه، منتظرند که در فرصت لازم، با یک اشاره به میدان بیایند و کمک کنند، این یک‌جور وارد میدان جنگ می‌شود. آن انسانی که به تجهیزات جنگی خودش، به کارآیی دوستان‌اش، به کاربرد اسلحه‌اش،

۱. لباس و تجهیزاتی که به سرباز داده می‌شود.

هیچ‌گونه اعتمادی ندارد؛ خود را کوچک می‌بیند، دشمن را بزرگ می‌بیند، خود را عریان می‌بیند، دشمن را تا زیر چشم و تا دندان غرق در زره و سلاح می‌بیند، این یک‌جور دیگر وارد میدان جنگ می‌شود. اینها یک نمونه‌هایی است برای اطمینان. می‌خواهم اطمینانِ نفس، درست برای شما روشن بشود که یعنی چه؛ مطمئن بودنِ نفس یعنی چه؛ دل دارای آرامش باشد، به چه معنا. آن سرباز اولی دارای اطمینان است، دلش آرام است. دل آرام‌بودن به این معنا نیست که در میدان جنگ کفش‌هایش را می‌گذارد زیر سرش و دراز می‌کشد و می‌خوابد و خروپفش به آسمان می‌رود، نه؛ اطمینان به این معنا نیست. اطمینان به این معنا نیست که وسط میدان جنگ می‌گوید حالا یک سیگاری بکشیم، یک خُرده‌ای مثلاً تماشای منظره‌ها را بکنیم، خاطر جمع باشد، نه، نه خیر. به این معنا نیست که کمترین حرکات دشمن از نظرش پوشیده بماند. اطمینان به این معناست که مضطرب نیست، مشوش نیست، آینده برایش روشن است، می‌داند که او پیش خواهد برد، لذا نمی‌هراسد. این دل و این روح، آرام است؛ مثل یک کشتی‌ای که با وزن زیاد، با تجهیزات زیاد، روی دریای آرامی در حرکت است، این را می‌گویند اطمینان. و غیر مطمئن مثل آن قایق کوچکی‌ست، مثل آن تخته‌پاره‌ای‌ست که روی یک اقیانوس متلاطمی، روی رودخانه متلاطمی دارد حرکت می‌کند. دائماً مضطرب، دائماً از این راه، از آن راه، پس می‌رود، پیش می‌رود. این دو جور روحیه است.



یک مثال دیگر برای اطمینان بزنم. تدریجاً نزدیک باید بشویم به آن روحیه مطمئنی که در قرآن مورد نظر است. از امتحان یک دانش‌آموز شروع می‌کنیم تا یک متهم درمقابل دادگاه تا یک سرباز در میدان جنگ. یک نمونه دیگرش؛ انسانی که سر به راهی گذاشته و دارد حرکت می‌کند، دارد به سوی مقصود و مقصدی می‌رود، ده‌ها انگیزه ممکن است او را از پیمودن این راه و تعقیب این هدف بازدارند. ترس، یکی از این انگیزه‌هاست؛ رُعب، بیم، هراس. از ترس ممکن است این راه را ادامه ندهد. ترس از چه؟ ترس از گرسنگی بین راه، ترس از دزد میان راه، ترس از گرگ درنده‌ای که در راه کمین کرده، ترس از زحمت‌ها و بی‌خوابی‌های این راه و بالاخره ترس از نرسیدن. این یک مقوله از چیزهایی که مانع می‌شود از اینکه این راهرو، راه خود را تعقیب کند و پیش برود.

طمع یکی دیگرش است. طمع به چه؟ طمع به زندگی راحت؛ که اگر من این راه را نپیمایم، دنبال این مقصود حرکت نکنم و نروم، در رختخواب گرم و نرم خانه خودم بخوابم، پهلوی فرزندان و زن محبوبم به سر ببرم؛ این یک چیزی است که برای یک انسان معمولی، برای یک انسان کوچک، برای یک روح ضعیف، ایده‌آل است، محبوب است، مطلوب است، برایش خودکشان می‌کند، پیدا است که حاضر نیست آن را به‌آسانی از دست بدهد. طمع به زندگی راحت، طمع به پول آن کسی که می‌گوید اگر این راه را نرفتی، این کیسه پول برای تو، طمع رسیدن به مقام‌هایی که اگر این دربه‌دری را قبول نکردی، آن مقام‌ها در انتظار توست. طمع!

اینها انگیزه‌هایی‌ست که انسان را از پیمودن این راه باز می‌دارد، ترس‌ها و طمع‌ها؛ ترس‌ها را که بشکافیم، ده‌ها مقوله پیدا می‌شوند؛ طمع‌ها را که بشکافیم، ده‌ها مقوله دیگر پیدا می‌شوند، راحت‌طلبی‌ها، عافیت‌طلبی‌ها، فرصت‌طلبی‌ها، نفع‌طلبی‌ها و از این قبیل.

خب، حالا یک راهرویی را در نظر بگیرید که بالاخره ریسک کرده به قول امروزی‌ها، پا در این راه گذاشته، دارد حرکت می‌کند و می‌رود، اما آیا این انگیزه‌ها تمام شدند. آیا اینی که در این راه دارد حرکت می‌کند، آن مزاحم‌هایی که نمی‌گذاشتند وارد این راه بشود، از میان رفتند؟ نه، از میان نرفتند. درست توجه کنید! این مزاحم‌ها اول هم نمی‌گذاشتند وارد این راه دور و دراز بشود؛ حالا هم که وارد این راه شده است، نمی‌گذارند آسوده و آرام این راه را طی کند. هر یک قدم که می‌رود، مثل یک خاری، مثل یک قلابی، مثل یک زنجیری پای او را، دامن لباس او را، دست او را می‌گیرند و می‌کشند و از پیمودن راه، او را باز می‌دارند. این هی می‌افتد این طرف، هی می‌افتد آن طرف، هی این خار دامنش را می‌گیرد، هی آن زنجیر پایش را می‌کشد، هی عشق به فرزند او را به سوی خود جذب می‌کند، هی یاد زندگی راحت او را به سوی خود می‌کشاند. از این طرف از آن طرف، انگیزه‌های گوناگون این انسان را به جانب‌های مختلف می‌برند، این آدم می‌شود متزلزل؛ مثل همان زورق، مثل همان قایق، گاهی به این طرف، گاهی به آن طرف، این انسان نامطمئن است.

یک انسان هم هست، وقتی که وارد شد، وقتی به این راه رسید، برای

خود یک انگیزه‌ای، یک عامل توجهی به وجود می‌آورد که او را از تمام این انگیزه‌های کوچک غافل می‌کند. یک جاذبه و کششی دل او را می‌کشاند که این جاذبه‌های کوچک، جاذبه فرزند، جاذبه زن، جاذبه زندگی، جاذبه پول، جاذبه مقام، جاذبه جان، درمقابل آن جاذبه بزرگ‌تر پوچند، هیچند، نابودند، مؤثر نیستند. ده‌ها آهن‌ربا یک جسم کوچک را به این طرف و آن طرف جذب می‌کنند، اما یک آهن‌ربای قوی‌تر وقتی پیدا شد، آن چنان جاذبه‌اش این آهن کوچک را، این براده را می‌کشد به طرف خود که آهن‌رباهای دیگر اصلاً اثرشان خنثی است.

این آدم وقتی که با این جاذبه قوی، با این روحیه قوی وارد راهی شد و مشغول پیمودن آن راه شد، دیگر جاذبه زن و فرزند و چیزهای دیگر و زیبایی‌ها و راحتی‌ها و خوشی‌ها و لذت‌ها و عیش و نوش‌ها در او اثری نمی‌گذارند. این آدم کیست؟ آدم مطمئن، ﴿يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ﴿۲۷﴾ اِرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَةً﴾! آن کسی می‌تواند راه خدا را تا آخر پیماید، به سرمنزل و هدف منظور و مقصود نائل آید، که مطمئن باشد حالت اطمینان و سکون در او باشد. اطمینان به این معناست؛ یعنی جاذبه‌ای او را بکشاند. جاذبه ایمان، جاذبه علاقه به خدا، جاذبه علاقه به هدف، آن چنان او را مجذوب کند و به سوی خود بکشاند که همه جاذبه‌های دیگر برای او هیچ‌وپوچ و مسخره بیایند، هیچ‌وپوچ و مسخره. معنی

۱. سوره مبارکه فجر/ آیات ۲۷ و ۲۸ «ای جان آرام‌گرفته \* به سوی پروردگار خویش باز گرد، درحالی که تو از او خشنود و از تو خشنود است.»

ندارد که زمین با این عظمت که جاذبه‌اش هر جسمی را به طرف خود می‌کشد، این باشد؛ آن وقت فرض بفرمایید یک جسمی، یک کوهی ولو کوه هیمالیا، ولو بزرگ‌ترین کوه‌های عالم، او هم باز خودنمایی کند؛ یک سنگی را که شما پرت می‌کنید، کوه هیمالیا آن را به طرف خودش بکشد، نه؛ کوه هیمالیا جاذبه دارد، اما درمقابل جاذبه زمین، جاذبه آن صفر است، خنثی‌ست، عمل نمی‌کند. کوه هیمالیا و هر جسمی به آن اندازه، آنجایی اثر می‌گذارد و اجسام کوچک‌تر را به سوی خود می‌کشد که یک جسم بزرگ‌تری مثل زمین در کنارش نباشد. وقتی جاذبه زمین هست، جاذبه کوه هیمالیا چیزی نیست.

وقتی ایمان به خدا در روح یک انسان، همچون جاذبه‌ای قوی عمل کرد، آن‌چنان او را به سوی مقصدهای ایمانی می‌کشاند که جاذبه‌های کوچک، این جاذبه‌هایی که برای افراد بی‌ایمان بزرگ می‌آیند، ولی درمقابل ایمان کوچکند، این جاذبه‌ها دیگر در او اثری نمی‌گذارد. هی وسوسه می‌کند دل آدم که از شواهد تاریخی فراوانی که در صدر اسلام هست، مطرح کنیم اینجا، اما می‌بینم وقت می‌گذرد، شواهد هم بگردید خودتان پیدا کنید. آن جاذبه‌های عجیبی که افرادی را کشاندند.

من فقط می‌خواهم این دو، سه لغت را معنا کنم. اطمینان؛ پس اطمینان یعنی چه؟ خلاصه کلام این شد که اطمینان یعنی طمأنینه روح انسان، آرامش دل انسان، دل آرام باشد. یعنی چه آرام باشد؟ نه اینکه بی‌تحرك باشد، نه اینکه پیش نرود و پیشرفت نداشته باشد؛

یعنی جاذبه‌های گوناگون او را به این سو و آن سو نکشاند، اسباب زحمت او نشود. عشق‌ها و مهرها و هواها و هوس‌ها، هرکدامی بر او حکومت نکند، بلکه بر اثر سنگینی بار ایمان، آرام و مطمئن، اما با سرعت هرچه تمام‌تر به سوی مقصود انسانیت، مقصود خلقت حرکت کند، این است معنای اطمینان.

بعد، جمله دوم سکون است. سکون هم به همین معناست. ﴿ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ﴾ خدا سکینه بر پیغمبر نازل کرد. در پنج، شش جای قرآن این تعبیر هست که یکی‌اش جزو همین آیاتی است که گمان می‌کنم حالا خواهیم خواند.

از آن آیاتی که مربوط به سکینه نفس است، مثل اینکه متأسفانه بنده اینجا هیچی نیاورده‌ام. (چون از بس وقت کم است و جا کم است و امکانات ما هم واقعاً ضعیف است، بنده همه‌اش فکر این را می‌کنم که اگر دوتا آیه دیگر بیاورم، این دو صفحه بشود سه صفحه، چطور این را پلی‌کپی کنیم. توجه می‌کنید! این قدر امکانات ما در این زمینه‌ها کم و ضعیف است. این را می‌گویم که بدانید که این اگر خطش کم‌رنگ درآمده، بدانید که اگر کم‌رنگ در نمی‌آمد، در نمی‌آمد! مثلاً فرض کنید، وضع ما حالا این‌جوری است. ما دوتا ورق معمولی این‌جوری را با آسانی و به راحتی نمی‌توانیم بدهیم، و الا بنده تمام این آیات مربوط به امن و اطمینان و سکینه را جمع کردم، زحمت کشیدم جمع کردم، خیلی

هم زحمت دارد، گشتن و پیدا کردنش خیلی مشکل است، اقلأً یکی، دو ساعت آدم باید بگردد و کار کند تا اینکه آیات را فقط پیدا کند، استنتاجش بماند. باینکه آیات را جمع کردم، همه‌اش دغدغه این را داشتم که اگر چنانچه دو آیه دیگر بیاوریم، این یک صفحه ونیم خواهد شد دو صفحه ونیم یا سه صفحه، و این دیگر پلی‌کپی کردنش کار مشکلی بود. ببینید امکانات ما را، می‌خواهیم این را توجه داشته باشید که امکانات ما در این حدّ از ضعف است.)

باری؛ پنج، شش آیه در قرآن وجود دارد که در زمینه سکینه است در مواقع حساس؛ مثلاً یکی در جنگ حنین.<sup>۱</sup> در جنگ حنین، بعد از آنی که لشکریان پیغمبر، به خاطر یک غرور بی‌جا، به خاطر مغرور شدن به نیروی خود، و اینکه فکر کردند امروز کسی بر آنان غلبه نخواهد یافت؛ و طبق سنت خدا که آدم مغرور باید با مغز بخورد به زمین، و هر گروه مغرور بایستی غافل بشود و ضربه بخورد - دائماً هوشیاری و حساسیت برای هر انسانی و هر امتی و هر ملتی لازم است، که امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود: من مثل آن حیوان گیج گنگ نیستم که بخوابم با لالایی و خوابم ببرد، نهج البلاغه است، «وَاللّٰهُ لَا اَكُوْنُ كَالضَّبْعِ تَنَامُ عَلٰی طَوْلِ اللَّدْمِ»<sup>۲</sup>، با لالایی گفتن‌ها، مثل گفتار؛ می‌روند دمِ آغوش لالایی می‌گویند، این خوابش می‌برد، بعد می‌گیرندش. می‌گویند من آن جوری نیستم که با

۱. یکی از غزوات پیامبر اکرم که پس از فتح مکه روی داد.

۲. حدیث شماره ۱۳

لالایی خوابم ببرد، غافل بشوم، دائماً حساسم - و سنت خداست که آدمی که دائماً حساس نباشد، بایستی ضربت را ببیند و بخورد. اینها غافل شدند در میدان جنگ، حق هم داشتند، **﴿إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ﴾**، زیاد بودند و این زیاد بودنِ عده، آنها را به اعجاب آورد، آنها را به شگفتی آورد. عجب! این همه جمعیتیم ما؟ **﴿فَلَمْ تَغْنِ عَنْكُمْ شَيْئاً﴾**. همین غرور شما موجب شد که در جنگ غافل ماندید و شکست خوردید. بعد از آنی که شکست خوردند از دشمن، منتها نه شکست قاطع و نهایی، یک شکستگی خوردند و خب فوراً به خود آمدند. یک عده‌ای از سربازان خوب، عده‌ای از سرداران پایدار جدی مؤمن، امیرالمؤمنین و چند نفر دیگر، با هر تلاش و کوششی بود، بالاخره لشکریان را که داشتند منهدم می‌شدند، برگرداندند، آن وقت آنجا پروردگار می‌گوید: **﴿ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ﴾** خدا آرامش و سکینه روح را به شما برگردانید؛ آرامش، سکینه. یک‌جا در آن وقتی‌ست که در زیر آن درخت، مسلمانان با پیغمبر بیعتشان را تجدید کردند.<sup>۲</sup> یک‌جا برای آن وقتی‌ست که پیغمبر از مکه گریخته

۱. سوره مبارکه توبه/ آیات ۲۵ و ۲۶

۲. این تجدید بیعت که در ماجرای صلح حدیبیه انجام گرفت، به نام بیعت رضوان معروف شد. آیه ۱۸ سوره مبارکه فتح به این بیعت اشاره دارد. **﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحاً قَرِيباً﴾** به راستی خدا هنگامی که مؤمنان، زیر آن درخت با تو بیعت می‌کردند از آنان خشنود شد، و آنچه در دل‌هایشان بود بازشناخت و بر آنان آرامش فرو فرستاد و پیروزی نزدیکی به آنها پاداش داد.

است به‌سوی مدینه، با هدف تشکیل جامعه اسلامی، با طرح تصمیم‌های خطرناکی برای کفار و دشمنان، با هزار تصمیم و اراده‌های نیرومند، با هزار فکر، پیغمبر آمده بیرون و باید خودش را به مدینه برساند، شرط تحقق تمام آن هدف‌ها و آن اندیشه‌ها، آن تدبیرهای پیغمبر، این است که پیغمبر سالم برسد به مدینه، و الا اگر پیغمبر را در بین راه، کفار بتوانند بکشند، نابود بکنند، هیچ‌یک از آن رؤیاهای صورت وقوع نخواهد گرفت. پیغمبر پناه برده به یک غاری، آنجا هم خدا می‌فرماید که **﴿فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ﴾**<sup>۱</sup> خدا سکینه و آرامش خود را بر دل پیغمبر، در آن موقعیت حساس فرود آورد. و چند مورد دیگر هست. مؤمن دارای سکینه است، سکینه به‌این معناست؛ پس سکینه، آرامش، سکون نفس، باز به‌معنای عدم تحرک و خواب رفتن و غافل شدن نیست.

و جمله آخر و کلمه آخر؛ امن. البته پیداست که اینجا مراد، امن روحی است، نه امن اجتماعی. امنیت اجتماعی البته به‌معنای آن است که همه افراد از یک آرامشی در اجتماع برخوردار باشند، تا هرکسی بتواند حق خودش را ببرد. و سکوت، سکوت‌های اجباری غیر از امنیت است، امنیت عبارت است از اینکه همه مردم بتوانند با ایمنی کامل به حقوق و خواسته‌های مشروع خودشان نائل بیایند. این امنی که در اینجا می‌گوییم، غیر از آن امنیتی است که در زمینه مسائل اجتماعی و امن اجتماعی مطرح است. این امن یعنی امن روحی، نداشتن تزلزل، نداشتن

۱. سوره مبارکه توبه / آیه ۴۰



اضطراب، نداشتن بیم، هراسمند و هراسناک نبودن، این سه جمله است. حالا در آیات قرآن ببینید که راجع به مؤمنین در زمینه این سه صفت چه بیان می‌کند. (ضمن اینکه من آیات را می‌خوانم، خواهش می‌کنم که به این ورقه‌ها نگاه کنید، هم به ترجمه‌ها توجه بفرمایید و هم خود آیات را تصحیح کنید. امروز خیلی بد خورده)<sup>۱</sup>

سوره رعد آیه ۲۸ و ۲۹، دو آیه کوتاه؛ **«الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ»**. البته آیه، دنباله آیات قبل است شاید، ولیکن ذکر آیات قبلی یک قدری طولانی می‌کرد. **«الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ»** آن کسانی که ایمان آوردند و آرامش گرفت دل‌های آنان **«بِذِكْرِ اللَّهِ»** به یاد خدا. ببینید، این یاد خدا همان جاذبه قوی‌ست. همان جاذبه قوی که گفتم جاذبه‌های کوچک را محو می‌کند، اثرشان را خنثی می‌کند، همین ذکرالله است. چرا به نماز این قدر اهتمام کردند؟ چرا گفتند اگر نماز قبول نشد، کارهای دیگر قبول نمی‌شود؟ چرا مکه را گفته‌اند عمری یک‌بار، روزه را گفته‌اند سالی یک‌بار، زکات را گفته‌اند برای موردی خاص، خمس را همین‌طور، بقیه عبادات را همین‌طور، اما نماز را گفته‌اند هر روز، آن‌هم روزی پنج‌بار و اگر زیادت‌تر کردی بهتر؛ چرا گفته‌اند؟ برای خاطر اینکه نماز - بنده درباره نماز مفصلاً چندین جلسه صحبت کرده‌ام. ممکن است بعضی از حضار محترم یادشان باشد - نماز کپسول ذکر خداست. سرتاپای نماز ذکر الله است. لذاست که خود قرآن هم بعد از آنی که

۱. به پلی‌کپی انتهای جلسه مراجعه بفرمایید.

می‌فرماید: **﴿إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾**، نماز از فحشا و منکرات نهی می‌کند و باز می‌دارد، دنبالش می‌گوید: **﴿وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ﴾** یاد خدا بالاتر است. این جنبه و این بُعد از نماز مهم‌تر است که یاد خداست، این بالاتر است، بزرگ‌ترین خاصیت نماز این است. و ذکرالله خاصیتش این است؛ یاد خدا، توجه به خدا، همواره خدا را دیدن، شناختن، با خود دانستن، یکی از خواص مهمش این است که این دل را از اضطراب‌ها، از وسوسه‌ها، از دغدغه‌ها، از جاذبه‌های گوناگون، در همه کاری، در همه راهی باز می‌دارد. این دل آرامش پیدا می‌کند. مثل وزنه‌ای که بر روی یک قایق آن‌چنانی قرار داده بشود و این آن را یک‌قدری سنگین می‌کند، یک‌قدری از تحرک و اضطراب آن کم می‌کند. ذکرالله این است.

**﴿الَّذِينَ آمَنُوا﴾**، آن کسانی‌که، (ترجمه را اجازه دهید از روی همین نوشته بخوانم که باز فرصتی باشد شما تصحیح کنید) آنان‌که ایمان آوردند و دل‌هایشان با یاد خدا ثبات و اطمینان یافت - کلمه ثبات را عمداً اینجا آوردیم؛ یعنی آن حالت آرامش - به‌سوی خدا هدایت می‌شوند. این «به‌سوی خدا هدایت می‌شوند» را بنده در پرانتز نوشتم، چرا؟ چون همان‌طورکه عرض کردم، آیه به قبل ارتباط دارد و در آیه قبل گفته شده که هدایت می‌شوند به‌سوی خدا، **﴿وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَن أَنَابَ ۗ ﴿٢٧﴾ الَّذِينَ آمَنُوا﴾** الی آخر آیه. بنابراین هدایت می‌شوندی که در پرانتز ما نوشتیم، «به‌سوی

خدا هدایت می‌شوند» این ترجمه را، این با توجه و عنایت به آیهٔ قبلی‌ست، که هدایت شدن این گروه از آیهٔ قبلی استفاده می‌شود.

﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ﴾ آن کسانی که ایمان آوردند و کارهای نیکو کردند، ﴿طُوبَىٰ لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ﴾. (البته اینجا باز ترجمه‌ای که خود بنده در این ورقه آوردم، آن را اجازه بدهید که بخوانم) آنان که ایمان آوردند و عمل شایسته کردند - عمل شایسته، یعنی آن تعهدات لازم متناسب با ایمان را انجام دادند - فرخنده باد امروزشان و نیکو باد آینده‌شان. این یک مُحَصَّلِی<sup>۱</sup> است که از ﴿طُوبَىٰ لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ﴾ بنده گرفتم. ﴿طُوبَىٰ لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ﴾، ترجمه‌اش مختصری با این جمله‌ای که من نوشته‌ام تفاوت می‌کند، اما به‌طور خلاصه و محصّل‌گیری این است: حالایشان خوب، فردایشان هم خوب. دنیایشان نیکو، آخرتشان هم نیکو. واقعش هم همین است. جامعهٔ مؤمن، آن‌هم مؤمنی که به تعهدات ایمانی عمل می‌کند، دنیایش هم آباد است، آخرتش هم آباد، دنیایش هم بهشت است، آخرتش هم بهشت است. این یک آیه.

۱. (حصل) نتیجه‌گیری شده

بعد یک شرح کوتاهی نوشتیم اینجا که دیگر نمی‌خواهم حالا همه‌اش را بخوانم. بحث محاجّه ابراهیم است با قومش. ابراهیم خلیل‌الرحمان و منادی توحید در روزگاران قدیم و باستان، با مردم خود و قوم خود مجادله و محاجّه<sup>۱</sup> می‌کرد. آنها با او بحث می‌کردند و او با آنها بحث می‌کرد و پاسخ به حرف‌های آنها می‌داد. قرآن این محاجّه را نقل می‌کند و یاد می‌کند. می‌فرماید که **﴿وَحَاجَّهُ قَوْمُهُ﴾**<sup>۲</sup> و قوم او - قوم ابراهیم - با او به مجادله پرداختند، با او بنا کردند بحث کردن. قرآن نمی‌گوید چه گفتند، چگونه با او بحث کردند، حرف آنها چه بوده، اما از جوابی که ابراهیم به آنها داده و قرآن نقل می‌کند، انسان حدس می‌زند که حرف آنها چه بوده است. بنده اول جواب را می‌خوانم، بعد شما خودتان حدس بزنید که آنها به ابراهیم چه می‌گفتند.

**﴿قَالَ أَتُحَاجُّونِي فِي اللَّهِ﴾**، وقتی که آنها بنا کردند با ابراهیم به محاجّه و مجادله کردن، **﴿قَالَ﴾** گفت، **﴿أَتُحَاجُّونِي فِي اللَّهِ﴾** آیا با من درباره خدا مجادله می‌کنید؟ **﴿وَقَدْ هَدَانِ﴾** و حال آنکه خدا مرا هدایت کرده است؛ یعنی من روشنم، در راه خودم تردیدی ندارم که شما بخواهید از آن تردید من استفاده کنید و با بحث و جدل مرا از راهم برگردانید. **﴿وَقَدْ هَدَانِ﴾** من هدایت شده‌ام، راه یافته‌ام، روشنم، می‌دانم چه می‌کنم، **﴿وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا أَن يَشَاءَ رَبِّي شَيْئًا﴾** و از آنچه شما شریک خدا دانسته‌اید، هیچ بیمی ندارم، مگر

۱. (جدل) جدال کردن، ستیزگی، (حجج) حجت آوردن

۲. سوره مبارکه انعام/ آیات ۸۰ تا ۸۲

آنکه خدا درباره من چیزی اراده کند؛ یعنی درحقیقت از خدا می‌ترسم. از حوادثی که خدا در سر راه من بگذارد و از آینده‌ای که خدا برای من در نظر بگیرد، من واهمه می‌کنم و بس، اما از آنهایی که شما شریک خدا دانسته‌اید، من واهمه‌ای ندارم. از اینجا مختصری معلوم می‌شود، بعد بیشتر معلوم می‌شود؛ از این جواب به دست می‌آید که آنها به ابراهیم می‌گفته‌اند: ابراهیم بت‌رس از این شرکایی که ما برای خدا قرار دادیم، بت‌رس. اینها خشکت می‌کنند، اینها پدرت را درمی‌آورند، دنیایت را سیاه می‌کنند، روزگارت را تلخ می‌کنند؛ لابد دیگر! ابراهیم در جواب می‌گوید: من از آنها نمی‌ترسم، هیچ واهمه‌ای از آنها ندارم. از دنباله آیه و سخن ابراهیم این مطلب روشن‌تر و آشکارتر می‌شود.

«وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا» پروردگارم به همه چیز دانشش گسترده است. «وَسِعَ» گسترده است، «رَبِّي» پروردگار من، «كُلَّ شَيْءٍ» به همه چیز، «عِلْمًا» از حیث دانش. که جمله رسا و ساده فارسی آن همین می‌شود که ما اینجا نوشتیم، پروردگارم به همه چیز دانشش گسترده است. «أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ» با این حال آیا به خود نمی‌آیید؟ یعنی متوجه نمی‌شوید؟ ملتفت نمی‌شوید؟ حالت به خود آمدن، پیدا نمی‌کنید؟ به یاد نمی‌آیید؟ اینها همه به یک معناست؛ که بنابراین در ترجمه فارسی‌ای که بنده اینجا نوشتم، همین می‌شود که عرض کردم، «أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ» یعنی با این حال آیا به خود نمی‌آیید؟ خب، هنوز ادامه دارد سخن ابراهیم با قومش. این یک قسمتی‌اش بود. (امروز کار ما یک قدری به خاطر وضع پلی‌کپی

این کاغذ مشکل شده. درعین حال هم مسئولیت داریم این را بخوانیم و صحیح بخوانیم، این هم ضمناً بخوانیم شما تصحیحش کنید، گاهی هم تطبیق کنیم با همدیگر، به هر حال.)

در دنبال این مطلب، ابراهیم می‌فرماید: ﴿وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ﴾، (اینجا خیلی بد خورده در نسخه من، آقایان تصحیح کنید.) ﴿وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا﴾. اینجا خوب روشن می‌شود که با ابراهیم چه بحث و مجادله‌ای داشتند. ابراهیم می‌گوید چطور، من بترسم؟! شما باید بترسید. من از آن کسانی که شما بی‌دلیل، شریک خدا و رقیب خدا در ملک و حکومت و فرماندهی و خلق و امر قرار دادید، بترسم، درحالی که خدا مرا هدایت کرده، برایم مطلب روشن است؛ و شما از اینکه کسانی را بی‌دلیل، بی‌منطق، بی‌جهت، بدون اینکه هیچ موجب عقلایی وجود داشته باشد، شریک و رقیب و همگام پروردگار عالم قرار داده‌اید، نترسید؟ شما باید بترسید، نه من. از اینجا معلوم می‌شود که آنها در بحث با ابراهیم می‌گفتند: بترس! بترس! حالا از چه کسی بترس؟ از چه بترس؟ آیا از شرکای بی‌جان خدا یا از شرکای جاندار خدا یا از هر دو، اینها دیگر معلوم نیست. کدام شرکا را می‌گفتند باید از آنها ترسید، اینها روشن نیست.

اجمالاً، برای خدای متعال انواع و اقسام شریک قرار دادند. گوساله‌پرست‌ها گوساله را، سنگ و چوب‌پرست‌ها سنگ و چوب را، فرعون و نمرودپرست‌ها فرعون و نمرود را. و درباره توحید که صحبت کردیم، معلوم می‌شود که آن

گوساله و آن سنگ و آن فرعون و آن نمرود، همه آتش‌گیره‌های یک آتشند، همه پلیدی‌های یک وادی‌اند، فرقی باهم ندارند. به‌هرصورت، اینها می‌گفتند از شرکای خدا باید ترسید. حالا شرکای خدا، آیا شرکای انس، شرکای جن، شرکای جاندار، شرکای بی‌جان و از این قبیل؛ این دیگر معلوم نیست.

﴿وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ﴾ چگونه بترسم از آنچه شما شریک خدا قرار داده‌اید، ﴿وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُم بِاللَّهِ﴾ و نترسید شما از اینکه برای خدا شریک قرار داده‌اید؟ ﴿مَا لَمْ يَنْزِلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا﴾ چیزی که بر آن هیچ حجت و دلیلی ندارید. ترجمه‌ای که اینجا نوشتیم این است: چگونه من از آنچه شما شریک خدا قرار داده‌اید بترسم و شما از اینکه بدو شرک آورده‌اید نترسید؟ با اینکه شما را هیچ حجت و برهانی در این نیست. بعد دنباله‌اش ﴿فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾، ما یا شما؛ من سزاوارترم و شایسته‌ترم که روحاً ایمن باشم، امنیت روحی داشته باشم، تشویش و دغدغه نداشته باشم، یا شما؟ منی که دلم به خدا وابسته است - ابراهیم می‌گوید - منی که مورد هدایت خدایم، من بی‌تشویش‌ترم یا تو، بیچاره؟ که در آن راهی و کاری که در پیش گرفته‌ای، حجت و دلیلی نداری. من که برایم روشن است مطلب. ﴿فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾، کدام‌یک از ما دو گروه، من ابراهیم یا شما، بت‌پرست به ایمنی سزاوارتریم؟ ابراهیم می‌گفت. بعد در پرانتز بنده توضیح داده‌ام: من که خدا را شناخته و با بصیرت و آگاهی بدو راه یافته‌ام، یا شما که بر

پندار باطل خود هیچ حجتی ندارید. اگر می‌دانستید! ﴿إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾. یعنی معلوم است نتیجه چیست، معلوم است جواب چیست، معلوم است چه کسی محکوم به دغدغه و ترس و دلهره است و چه کسی محکوم نیست به این بدبختی‌ها و مطمئن است.

و در آخر می‌فرماید که ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ﴾. آنها که ایمان آورده‌اند و ایمان خود را به ظلم و ستم نیالوده‌اند، فقط آنها را است ایمنی و آنها را هدایت یافتگان. این دربارهٔ امن.

بعد نوشته‌ایم: «۴- تمربخش بودن». یعنی چه؟ یعنی نوید چهارم این است: تمربخش بودن. یکی از چیزهایی که راهرو راه هدف و مقصود، اگر داشته باشد، بهتر می‌تواند حرکت کند و بیشتر احتمال رسیدنش هست، اگر نداشته باشد، کندتر حرکت می‌کند و احتمال نرسیدنش هم زیاد است، این است که کار خود را تمربخش بداند یا نداند. اگر تمربخش دانست این راه را؛ حرکت خود و کار خود و گام خود را، احساس کرد که این از بین نمی‌رود، عملش ضایع نمی‌شود، بر این حرکت، بر این گام، یک اثری مترتب می‌شود، هر حرکت او یک موجی را ایجاد می‌کند که او را بیشتر به منزل می‌رساند؛ اگر این را معتقد بود، سریع‌تر پیش می‌رود، بهتر کار می‌کند، خستگی‌اش کمتر است، راحت‌تر حرکت می‌کند. اگر این را معتقد نبود، و او ایلا! مؤمن این جور است، مؤمن کار خودش را تمربخش می‌داند و قرآن به او این را آموخته است. قرآن، البته موارد فراوانی دارد؛



﴿فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾<sup>۱</sup>، ﴿أَجْرَمَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا﴾<sup>۲</sup>، از اول تا آخر قرآن الی‌ماشاءالله. من یک موردش را آورده‌ام از اول قرآن که دمِ دستم بوده از سوره بقره. ده مورد، پانزده مورد دیگرش را هم شما پیدا کنید. (برای سوره بقره است که البته آدرسش را اینجا ننوشتیم، اما آدرسش سوره بقره آیه ۱۴۷ یا ۸، ببخشید ۱۴۳ یا ۴؛ چون این شماره‌های آیه در این قرآن خیلی ریز و بد نوشته شده است.)

آیه درباره قبله است. قبلاً تاریخچه قبله را در چند کلمه عرض کنم. وقتی که مسلمان‌ها در مکه بودند، رو به خانه کعبه نماز می‌خواندند. قبل از هجرت، برای نماز، برای عبادت، رو به خانه کعبه. وقتی آمدند به مدینه، اول ورود به مدینه، رو به بیت‌المقدس نماز می‌خواندند؛ به دستور پروردگار البته. همان کاری که یهودی‌ها هم می‌کردند. همان وقت یهود مدینه هم رو به بیت‌المقدس عبادت می‌کردند، مسلمین هم همین‌جور. چندی گذشت، آیه نازل شد: ﴿قَوْلٍ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾<sup>۳</sup> برگرد طرف خانه خدا، طرف کعبه، مسجد الحرام، و باز مسلمان‌ها بنا کردند به آن طرف نماز خواندن. ماجرای قبله در اوایل سوره بقره به تفصیل آمده، آیات متعددی، شاید هفت، هشت، ده آیه درباره قبله، در اوایل سوره بقره هست که بعدها مختلف این ماجرا را شرح می‌دهد، خودش مفصل است و فعلاً لزومی ندارد که بیان کنیم.

۱. سوره مبارکه هود/ آیه ۱۱۵

۲. سوره مبارکه کهف/ آیه ۳۰

۳. سوره مبارکه بقره/ آیه ۱۴۴

یکی از این آیات، این است؛ که به مؤمنین می‌گوید، به پیغمبر می‌گوید؛ که علت اینکه ما، وقتی شما از مکه آمده بودید، در اول ورود به مدینه، قبله شما را به طرف بیت المقدس قرار دادیم، این بود؛ خواستیم یک آزمایشی از شما به عمل بیاید. شما قبل از آنی که مسلمان بشوید، در مکه که بودید، پیش از مسلمان شدن حتی، برای خانه کعبه احترام قائل بودید، قداستی قائل بودید، بعد هم که مسلمان شدید، نماز شما به طرف خانه کعبه بود در مکه، حالا که آمده‌اید مدینه، ما خواستیم یک سنت آبا و اجدادی را موقتاً از شما بگیریم؛ ببینیم چقدر حاضرید برای خاطر خدا سنت‌ها را زیر پا بگذارید. خیلی مهم است، این خودش نکته‌ای است. ارتباط به بحث ما ندارد، اما نکته بسیار مهمی است. شما که مؤمن هستید، آیا برای خاطر خدا حاضر هستید یک سنت آبا و اجدادی را، چیزی را که به آن دل بستید، علاقه‌مند شدید، احترام برایش قائلید، یک‌هوا زیر پا بگذارید یا نه؟ نه اینکه خیال کنید نمازهایی که در مدتی که در مدینه بودید، اوایل رو به بیت المقدس خواندید، این نمازها را ما به هیچ می‌گیریم، قبولشان نداریم، قبله بیت المقدس قبله باطلی بود؛ نه، نه خیر. کارهایی که کردید، همه‌اش در همه مراتب مورد قبول است. تلاش‌های شما و سعی‌های شما مؤمنان، هم در مورد قبله و هم به طور کلی، مورد تصدیق و تأیید و مورد پاداش و سپاس خداست. اما این فاصله‌ای که انجام گرفت برای این بود که ما امتحان کنیم. آیه در این مقوله است. حالا ببینید ما از کجای آیه می‌خواهیم استفاده کنیم.

﴿وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا﴾<sup>۱</sup> قرار ندادیم ما ای پیغمبر، آن قبله‌ای را که بر آن بودی، یعنی بیت‌المقدس، پس آیه کی نازل شده؟ آن وقتی که از بیت‌المقدس به کعبه برگشته بودند، به‌سوی کعبه نماز می‌خواندند. خدا می‌گوید آن قبله‌ای که قبلاً به‌سوی آن رو می‌کردی، یعنی بیت‌المقدس را برای چه ما قرار دادیم؟ ﴿وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا﴾ قرار ندادیم ما، مقرر نکردیم قبله‌ای را که بر آن بودی سابقاً ﴿إِلَّا لِنَعْلَمَ﴾ مگر برای اینکه معلوم شود ﴿مَنْ يَتَّبِعِ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبْ عَلَيَّ عَقْبَيْهِ﴾ آنان که پیروی پیغمبر می‌کنند از آنان که به‌سوی گذشتگان‌شان گرایش و تمایل دارند و برمی‌گردند به گذشته، از هم مشخص و مجزا شوند، معلوم بشوند. پس این یک آزمایشی از شما به عمل آورده. ترجمه‌ای که از آیه کردیم در این ورقه این‌جوری است: قبله پیشین تو، در پرانتز بیت‌المقدس یا بیت‌المقدس را، معین نکرده بودیم مگر برای آنکه پیروان واقعی پیامبر از دنباله‌روان سنت‌های جاهلی معلوم و ممتاز گردند. ﴿وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ﴾ هرچند که بسی بزرگ و مهم می‌نمود مگر برای کسانی که خدا هدایتشان کرده است. آنهایی که دلشان هدایت شده این کار برایشان عادی بود، معمولی بود، می‌توانستند هضمش کنند؛ هدایت نشدگان، نه.

بعد، جمله بعدی: ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ﴾؛ این جمله مورد استدلال و استناد ماست. و خدا هرگز ایمان شما را ضایع نمی‌کرد. چنین نبود

۱. سوره مبارکه بقره / آیه ۱۴۳

که ایمان شما و عمل شما و کار شما ضایع و باطل و بی‌اثر بماند. برای یک مدتی از زمان درجا بزنید یا پیش نروید. نه! هر گام شما، هر حرکت شما، هر قدم شما، شما را یک گام، یک قدم به سوی مقصود نزدیک کرده. همان نسبت هم که ما در راه تکامل دیدیم و به هدف نزدیک شدیم. پس ایمان شما ضایع نیست. ﴿إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَؤُفٌ رَحِيمٌ﴾ همانا خدا بر مردمان مهربان، و دارای رحمت است.

خب، توجه بکنید. هم این آیه، هم چند آیه یا چندین آیه دیگر در قرآن به مؤمنین نوید این مطلب را می‌دهد که شما کارهایتان، ایمانتان، عقیده‌تان، عملتان ضایع نمی‌گردد، بی‌اثر نیست، خنثی نیست؛ یعنی چیست؟ ثمربخش است. و این حالت اگر چنانچه در مؤمنین وجود پیدا بکند، خیلی روشن و قهری است که پیمودن راه کمال برای او سهل‌تر و آسان‌تر می‌شود.

فردا بحث ما درباره توحید است.

چهارشنبه هفتم ماه رمضان نوید هـ (۲)  
۱-۳ طینان و سکون وامن :

رهائی از دغدغه و وسوسه و اضطراب یکی از مهمترین ویژگیهای مومن است. و قرآن نوید

این حالت بسیار ارزشمند روحی را بدو میدهد

خدا هدایت بخشد

الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ - آنانکه ایمان آوردند و دل‌هایشان بایا دخلا ثبات و اطمینان یافت (سور

الذکر الله تطمئن القلوب - همانا جو سیله ی یاد خدا، دلها طمأنینه و ثبات میگردد. (رعد آیه ۲۸)

الذین آمنوا وطمئنت قلوبهم بذكر الله - آنانکه ایمان آوردند و عمل شایسته کردند. فرخنده باد امر و زیان نیکو باد آئینه شان ابراهیم، همین واقعیت را با مشرکان سرگردان زمان خود، که چون از مکتب و مسلکی مشخص و حساب شده

و مقرون بدلیل بی‌روی نمیکردند نمی‌توانستند دلی آرام و روحی مطمئن داشته باشند در میان نهاد و

سکون نفس و امنیت درونی خود را از ایمانی راسخ، مایه میگرفت برخ آنان کشید:

وَخَالَجَهُ قَوْمُهُ - و قوم او (ابراهیم) با او بی‌مجادله پرداختند.

قال: اتجافون فی الله و قد هدا ان - گفت: آیا با من در براری خدا بجادله میکنید و حال آنکه خدا مرا هدایت کرده است

و لا اخاف ما تشركون به الا ان يشاء ربی شیئا - و آنچه شما شرک خدا دانسته اید هیچ چیزی ندارم مگر آنکه خدا باری

وسیع ربی کل شیء علی افلاک کذبت! پروردگارم به همه چیزانش گسترده است. با خیال آ یا خود نمی‌آید

و کیف اخاف ما تشركتم و لا تخافون انگو اشركتم بالله المبرر به علیه سلطاناً؛ چگونه من از آنچه شما شرک خدا

قرار داده اید برسم و شما از اینکه بدو شرک آورده اید ترسید؟ با اینکه شما هیچ حجت و برهانی بر این نیست

فأنت الضمیر الحق بالامن ان لستم تعلمون؛ کدامیک از ما دو گروه به ایمنی سزاوارتریم (من که خدا را شناخته

و با بصیرت و آگاهی بدو راه یافته‌ام؟ یا شما که بریند را باطل خود هیچ حجتی ندارید؟) اگر میدانستید

الذین آمنوا و لم یسوا ایمانهم یظلم - آنها که ایمان آورده اند و ایمان خود را با ظلم و ستم نیالوده اند

اولئك لهم الامن و هم مهتدون - فقط آنها راست‌ایند و آنها را هدایت یافتگان (انعام آیت ۸۰ تا ۸۲)

صبا

#### ۴- تمرینش بودن

مؤمن میدانند که هرگامش او را یک قدم به هدف نزدیک میسازد، حرکت و تلاشش اثری مثبت و نیروبخای میکند، کمترین کوشش او ضایع و خنثی نمی ماند و فعالیت هایش عموماً تمرینش میگردد:

وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا الِاِلٰهًا لِّلْعٰلَمِيْنَ يٰٓاَيُّهَا الرَّسُوْلُ بَلِّغْ الرِّسَالَهَ بَلِّغْهَا عَلٰى عَقْبَيْكَ - قبله ی پیشین تو (بیت المقدس) را معین نکرده بودیم مگر برای آنکه پروان واقعی پیامبر از دنباله روان سنت های جاهلی معلوم و ممتاز گردند .

وَإِنْ كُنْتُمْ لَكِبْرًا الِاَعْلٰى الَّذِيْنَ هَدٰى اللّٰهُ - هر چند که بسی بزرگ و مهم می نمود مگر برای کسانی که خدا هدایتشان کرده است

وَمَا كَانَ اللّٰهُ لِيُضِلَّ اٰمٰنًا - و خدا هرگز ایمان شما را ضایع نمیکرد

إِنَّ اللّٰهَ بِالنَّاسِ لَرُوْفٌ رَّحِيْمٌ - همانا خدا بر مردمان مهربان و دارای رحمت است